

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: یازدهم - بهار ۱۳۹۱
از صفحه ۱۹۳ تا ۲۱۲

سایهٔ بال‌هما*

مریم السادات رنجبر
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشکده تربیت معلم شهید رجایی - اصفهان
فاطمه کازرانی^۱
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف‌آباد

چکیده

بنا به روایت اسطوره‌ها، هما مرغی فرخنده فال و بیک سعادت بوده و هر کس زیر سایهٔ او قرار می‌گرفته، دولتمند و صاحب سعادت می‌شده است. این مرغ به دلیل استخوان خواری و بی‌آزاری، همواره مورد اشارهٔ شعرا بوده است. هرچند صائب، این مضامین را در شعر خویش آورده، اما طبق شیوهٔ معمول شاعران این عصر، از آرایه‌ها و صناعات ادبی همچون کنایه، تمثیل و تشبیه استفاده می‌کند و با هنجارشکنی، چهره‌ای متفاوت از هما ارائه می‌دهد. او سایهٔ زودگذر و تیرهٔ هما را دلیلی بر ناپایداری دولت اصلی مهم در عدم دل‌بستگی به آن می‌داند. تصویری که صائب از این مرغ ارائه داده، هما را موجودی زمینی و ملموس ساخته است. همچنین به اعتقاد او دلیل فرخندگی این مرغ اسطوره‌ای، تواضع و فروتنی و دلیل شهرت وی قناعت او به پاره‌ای استخوان بوده است. بنا براین، صائب خواستار این نیست که در زیر سایهٔ بال‌هما قرار گیرد، چون سعادت را امری ذاتی می‌داند نه اکتسابی. صائب از این مرغ اسطوره‌ای برای وصف طبیعت و آوردن تمثیل‌های گوناگون و توصیف موضوعات پیش پا افتاده و عادی استفاده کرده است، که در این مقاله به آنها اشاره شده، از جنبه‌های مختلف مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، هما، صائب، دیوان، آرایه‌های ادبی.

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۱۲
۱ - نویسنده مسئول - پست الکترونیکی: firstamefatemehkazerani@yahoo.com

مقدمه

محمد علی پسر میرزا عبدالرحیم تبریزی اصفهانی معروف به «صائب» از شعرای بزرگ عهد صفوی و از برجسته ترین چهره های سبک هندی (اصفهانی) به شمار می‌رود. صائب، عصر شاه عباس، دوران ظلم و کشتار شاه صفی، زمانه رواج فساد و تباهی های شاه عباس دوم و فراهم آمدن مقدمات زوال دولت صفوی در زمان شاه سلیمان را شاهد بوده است.

همچنین او با تغییرات اوضاع و احوال سیاسی و برخی مقتضیات دیگر که سبب شد، شعر و ادب به میان مردم کوچه و بازار راه یابد و مضامین شعری مطابق با سلیقه و خواست مردم تغییر کند، همراه شده است.

ویژگی اصلی شعر این دوره، باریک خیالی، مضمون‌های بدیع، دقت در تشبیه و استعاره و تأملات و تفکرات ارزنده درباره عالم هستی و محیط اجتماعی آن عصر است. به موازات پررنگ شدن توجه به واقعیات پیرامون خویش از سوی شاعران این عصر، حقیقت جویی و اسطوره گرایی کم رنگ می‌شود و موجودات اسطوره ای شکل موجودی ملموس و واقعی را به خود می‌گیرند.

در این مقال، برآنیم تا زوایای مختلف دید صائب را - به عنوان یکی از بزرگترین شعرای عصر صفوی - درباره این موضوع، خصوصاً اسطوره ی هما بررسی کنیم.



«حماسه» در لغت به معنی دلاوری و شجاعت و از انواع ادبی است که به ترسیم اوضاع و احوال روزگاران نخست و تاریخ ابتدای جهان می‌پردازد. حماسه هر ملتی، بیان کننده آرمان‌های آن ملت است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۴۷) و یکی از مختصات آن، این است که حیوانات در آن نقش های بزرگی دارند، طوری که نمی‌توان آنها را جانوران معمولی به شمار آورد، مانند رخش (اسب رستم). همچنین، در حماسه از بعضی حیوانات اساطیری مانند سیمرغ و هما (مرغ سعادت) سخن رفته است، (همان: ۶۰).

از دیگر حیوانات اساطیری، می توان به اسب بالدار و اژدهای هفت سر اشاره کرد. اما «اسطوره» (Myth) در زبان های فرنگی به دو شکل story (قصه) و History (تاریخ) دیده می شود که می توان آن را دو گونه تفسیر کرد: از یک طرف آن را افسانه و دروغ و از طرف دیگر، حقیقت و تاریخ دانست. به عبارت دیگر، اسطوره نزد مردمان باستان، حقیقت و امروزه افسانه و دروغ است. در واقع نظام اساطیری، مذهبی است که امروز کسی بدان باور ندارد. (همان: ۷۳-۷۰ و شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۶۹)

بحث اسطوره در آثار ادبی با بحث تمثیل، سمبل، استعاره و صورت های اساطیری در آمیخته است (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۷۵)

در عصر صفوی جای حماسه و به تبع آن اسطوره، در شعر خالی و کم رنگ است. در واقع پیچیده گویی، سیر در اعماق پدیده ها و ساختن جهان محدود ذهنی، جای تاریخ نگری و اسطوره گویی را می گیرد. با معما هم خانواده می شود و در مقابل اسطوره قرار می گیرند. در واقع، حدّ اعلای قدرت هنری شاعران، یافتن مضمون تازه و پیدا کردن تناسب میان کلمات و استفاده از قابلیت های واژه هاست (فتوحی، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۰) در واقع نبوغ شاعران این عصر در هنجارگریزی ها و ضرب و جعل لغات بی مانند است (شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۲۷) یکی از این موارد بهره گیری از همای افسانه ای است که مضمون های جدیدی آفریده.

مرغ اسطوره ای هما، با همای امروزی که به همان نام "هما" یا کرکس ریش دار معروف است، فرق داشته است این مرغ اخیر جزو مردار خواران است و در راسته شاهین شکلان طبقه بندی می شود. سطح شکمی پرنده بالغ، زرد و یا حنایی رنگ و سطح پشتی و بال های آن به طور کلی سیاه رنگ است. از بن منقار جانور دسته ای پر به صورت ریش روئیده است که به همین علت، آن را کرکس ریش دار می نامند. جایگاه هما در ایران در مناطق کوهستانی مانند البرز و زاگرس می باشد و تعدادی نیز به صورت مهاجر وارد ایران می شوند و بعد از مدتی از ایران عبور می کنند. (سازمان حفاظت محیط زیست، ۱۳۶۲: ۹۴).

اما مشخصات ظاهری همای اساطیری را نمی‌توان به طور کامل و واضح از لابه لای ابیات شعرا به دست آورد؛ تنها چشمان سرخ و در مواردی پره‌های سیاه او بیش از همه مورد اشاره شعرا بوده است.

ای زلف یار من چه همایی که روز و شب
بر فرق آفتاب رخس پر گرفته ای
(نسیمی، ۱۳۷۴: ۲۷۷)

می‌پرستش میی چشیده به رنگ
رشک تاج خروس و چشم همای
(رونی، ۱۳۴۷: ۱۵۰)

هما در اسطوره‌ها، مرغی فرخنده فال و پیک سعادت بوده و از این رو به «مرغ سعادت» نیز معروف است. همچنین استخوان خواری و بی آزاری او شهرت دارد.
(طوسی، ۱۳۴۵: ۵۱۶)

سعدی می‌گوید:

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد
که استخوان خورد و جانور نیازارد
(سعدی، [بی تا]: ۹۱)

صائب نیز به استخوان خواری هما اشاره می‌کند:

سختی پذیر باش گر اهل سعادت
کز استخوان‌گزیر نباشد همای را
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۱، ۳۶۵)

صائب که می‌دید چگونه زهاد ریا کار و متظاهرين به تقوی بر مسند مناصب قدرت آفرین تکیه زده و خون افراد جامعه را در شیشه کرده اند با تندهوشی، زبان آوری و استعداد عجیب خود و با کمک شواهد شعری به یاری مردم شتافت و از ابزارهای زیبایی استفاده کرد. (دریاگشت، ۱۳۷۱: ۳۳). یکی از آنها، اسطوره هماست.

لشکر به کام زاغ فشانند بی دریغ
در استخوان مضایقه‌ها با هما کنند
(همان، ۲۰۳۰)

در مضمون مشابه دیگری می‌گوید:

از عالم خسیس خسیسان برند فیض
تا هست سگ کجا به هما استخوان رسد
(همان، ۱۳۸۷، ج ۴، ۱۹۶۳)

قائنی نیز گفته است:

استخوان زان هما آمد و شهد آن مگس قسمت ما همه زهر و دگران را رطب است
(قائنی، ۱۳۶۳: ۱۱۰)

صائب دلیل این استخوان خواری هما را دوری از مستی و غرور می‌داند:
تا نکند سعادتش مست غرور قسمت مالش از استخوان دهد مغز سر همای را
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۱۵)

سپس تمثیل زیبایی از استخوان خواری هما می‌آورد تا نشان دهد که در مسیر عادی
زندگی، پیشامدهای سخت، طبیعی هستند:

نیست جان سخت ما از سختی دوران ملول زندگانی چون هما از استخوان داریم ما
(همان: ۱۴۰)

ز سختی‌های دوران قانعان را نیست پروائی هما صبح امید خود شمارد استخوان‌ها را
(همان: ۱۷۷)

«اندیشه» صائب که در نظر او به «آتش» می‌ماند، آن‌چنان وجودش را نابود کرده‌اند
که دیگر استخوانی برای هما باقی نمانده است:

صائب کجا رسد به هما استخوان ما ما را چنین که آتش اندیشه می‌خورد
(همان، ج ۴: ۱۸۰۳)

اما اگر هما از استخوان صائب تغذیه کند، گرمای وجود صائب که تا مغز
استخوانش رخنه کرده است، بی‌تردید هما را به آتش می‌کشد:

می‌توان افروخت شمع از سایه بال و پرش استخوان گرم من از بس هما را گرم کرد
(همان، ج ۳: ۱۱۸۶)

روشن شود فتیله مغز هما اگر غافل کند نمک چشی از استخوان ما
(همان، ج ۱: ۳۸۲)

بر کاغذ از سراسر اخگر نرفته است از استخوانم آنچه به کام هما رسید
(همان، ج ۴: ۲۰۷۴)

از دیگر ویژگی‌های این مرغ اسطوره‌ای، اینکه، اگر بر سر کسی بنشیند، او را به پادشاهی می‌رساند. (طوسی، همان) در این باره نیز نمونه‌های شعری فراوانی وجود دارد. از جمله سعدی می‌گوید:

تو همایی و من خسته بیچاره گدای پادشاهی کنم از سایه به من برفکنی
(سعدی، بی تا: ۸۸۴)

صائب نیز در مواردی به این موضوع اشاره کرده است:

استخوان در پیکرش صبح سعادت می‌شود سایه بر هر کس همای ما به دولت افکند
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۲۶۳)

دامن دولت و دنیا نتوان سخت گرفت سایه بال هما را به قفس نتوان کرد
(همان: ۱۶۲۵)

چه باشد عالم فانی و عرض و طول آن صائب همایی، دولت روی زمین در زیر پا دارد
(همان: ۲۱۱۷)

اما با تشبیه دولت به فردی «سیاه مست»، اثر بال هما را بر آن اتفاقی می‌داند:

نه از روی بصیرت سایه بال هما افتد سیه مست است دولت تا کجا خیز و کجا افتد
(همان، ج ۳: ۱۳۶۳)

همچنین با همانندی آن به «ابر سیاه»، غفلت دل دولتمندان را این‌گونه توجیه می‌کند:

گزیری نیست از غفلت دل ارباب دولت را که این ابر سیه از سایه بال هما خیزد
(همان: ۱۳۶۳)

به نظر او، سایه هما پایدار نیست و چنین دولتی بر محل گذر است:

دولتی را که بود بال هما باعث آن پیش ارباب بصیرت به جناح سرفرست
(همان، ج ۲: ۷۲۳)

نکته‌یابی صائب به همین جا ختم نمی‌شود؛ او در کنار سایه هما که بر زمین افتاده، سعادت را می‌بیند که به صاحب دولتان بخشیده شده، لذا به دولتمردان هشدار می‌دهد که چنین دولتی، به خاک می‌افتد و بی ارزش می‌شود:

زود چون سایه زاد بار شود خاک نشین دولت هر که به اقبال هما پیوسته است
(همان، ۷۵۶)

خصوصیت دیگر سایه هما این است که به دلیل پرواز هما، سایه نیز در گذر و حرکت است و بی تردید "آنچه نباید دل‌بستگی را نشاید":

ز سایه پر و بال هما که در گذرست زوال دولت ناپایدار معلوم است
(همان، ج ۲: ۸۴۵)

از طرفی مهم‌ترین ویژگی سایه، تیرگی آن است. در نگاه صائب این تیرگی مایه‌ی تیرگی دولت است:

دولتی کز سایه خیزد تیرگی بار آورد صفحه بال هما را فرد باطل می‌کنیم
(همان، ج ۵: ۲۶۵۵)

از نکته‌های همیشگی و رایج در مضمون پردازی‌های صائب - علی‌رغم نظر دیگران - اینکه، رونندگان در زیر سایه‌ی هما به خواب گران دچار می‌شوند و گریزی هم از آن نیست. دولتی که زیر سایه هما به دست آید، دل دولتمندان را به خواب سنگین غفلت دچار می‌کند:

سایه بال هما خواب گران می‌آورد در سرا پرده دولت دل بیدار مجو
(همان، ۲۶۳۴)

دولت بخشی هما به آن معنا نیست که با اسیر کردن این مرغ می‌توان به دولت دست یافت؛ صائب معتقد است نمی‌توان هما را به دام کشید و زیر سایه او قرار گرفت چرا که دام و اسارت بر او اثری ندارد:

کی حذر از انجمن و افلاک دارد مرد عشق بر تن مرغ همایون دام جوشن می‌شود
(همان، ج ۳: ۱۳۲۷)

البته مولانا نظری خلاف صائب دارد:

و گر همای تو را هر سحر نمی‌آید ز جان و دیده و دل حلقه‌های دام کنیم
(مولوی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۴۴)

در ادبیات فارسی، عموماً هما مظهر فرّ و شکوه و سعادت است و به همین جهت او را به فال نیک می‌گیرند:

تو فرّ همایی و زیبای گاه تو تاج کیانی و پشت سپاه
(فردوسی، ۱۳۷۸: ۶۵)

و دلایل این فرخی و سعادت نیز چنین است:

مانند هما مجرد آتا بینی ارباب سعادت همه در سایه تو

(باباافضل، ۱۳۶۲: ۱۶۵)

به خود کم شوم خلق را رهنمای همایون ز کم دیدن آمد همای

(نظامی، ۱۳۵۱: ۸۵۸)

البته صائب برخلاف دیگران آشیانه نشینی هما را نکوهش می‌کند:

سعادت به پرواز بسته ست صائب هما کم ز جغد است در آشیانه

(صائب، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۲۳۸)

دلیل دیگر بر همایونی هما، بلند همتی اوست:

زان همای بس همایون آمد او کز همه در همت افزون آمد او

(عطار، ۱۳۶۳: ۵۹)

اما در مقام خجستگی، صائب، سایه ی هر مرغی را، سایه ی بال هما می‌داند:

اقبال، گلی از چمن نیت خیرست زاغ اربه سرت سایه کند بال هما گیر

(صائب، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۵۲۳)

ولی به نظر او فرخی و سعادت بخشی هما بیش از هر چیز از افتادگی و تواضع او

مایه می‌گیرد:

معراج اعتبار به قدر افتادگی ست از سایه است رتبه بال هما بلند

(همان، ج ۴: ۲۰۲۷)

رتبه افتادگی این بس که شاهان جا دهند سایه بال هما را بر سر از افتادگی

(همان، ج ۶: ۳۲۶۳)

از تواضع دولت افزایش سعادت‌مند را خوش بود چون سایه از بال هما افتادگی

(همان، ۳۲۶۳)

به طور کلی در شعر سبک هندی و اشعاری از نوع شعر صائب، تخیلی که پیرامون

اسطوره ها و داستان ها شکل می‌گیرد، تخیل تالیفی و تفسیری است یعنی مملو از

عناصر عینی و ملموس، که بر چگونگی تناسب اشیاء استوار است. به عبارت روشن‌تر،

شاعران سبک هندی چیزهای اثری و غیر مادی را زمینی و مادی می کنند، و در نتیجه تصاویر ارائه شده آنها، قابل لمس و تجسم است (ر.ک. لنگرودی، ۱۳۷۲: ۹۱-۵۹) به روایت نوروز نامه شمیران از بستگان جمشید در روزگار حکمرانی خویش این پرنده را از چنگال مار رها کنید و سال بعد به پاس این نیکوئی، دانه ای از هما دریافت کرد که چون کاشته شد، بعد از سبز شدن درخت انگور روید و شراب از آن به عمل آمد. (خیام، ۱۳۱۲: ۶۵). مضمون این اسطوره نیز مورد اشاره صائب بوده است:

ذوق مستی از حضور خسروی بالای توست دولت بال هما در سایه تاک است و بس (صائب، ۱۳۸۷، ج ۵: ۲۳۳۲)

افزون بر اینها، صائب در توصیفات طبیعی نیز از هما بهره گرفته است از جمله؛ در تصویر زیبایی، پایان بارش ابرها و پراکنده شدن آنها را به رفتن سایه بال هما تشبیه می کند:

پیچید سرپرده خود ابر بهاران از فرق چمن سایه اقبال هما رفت (همان، ج ۲: ۱۰۷۵)

بهره گیری های دیگری که شعرا از نام و موقعیت هما کرده اند، به شرح زیر است:

همای فقر

صائب برای تقویت بنیان آشنایی زدایی کلامش از تصاویر و معانی متناقض (دیچیز، ۱۳۵۸: ۲۵۰) استفاده کرده است. او در بیان افکار و اندیشه های خویش درباره مرغ هما نیز از این ترفند هنری بهره برده است:

همای فقر به هر کس نمی کند اقبال وگر نه نیست سری بی هوای درویشی (همان، ج ۶: ۳۳۵۲)

آنچه به نام «همای سعادت» نزد همگان آشنا بوده است این بار به صورت «همای فقر» آمده است و در واقع همین ترکیب دو ضد، موجب جلب توجه خواننده می شود و شگفتی و تأمل او را بر می انگیزد و ذهن کنجکاو او را به کشف زیبایی و حقیقت معنی نهان وامی دارد و سبب احساس زیبایی و لذت در خواننده می گردد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۵۴-۶۰؛ فتوحی، ۱۳۷۹: ۲۲۰)

جغد و هما

از دیدگاه شاعران هر گاه نام دیگر پرندگان و صفات آنها در کنار نام و صفات هما قرار گرفته برجستگی «فرّ» همای مورد نظر بوده است:

همت ز بار و تگ ز غراب و فراز همای طوق شعب ز فاخته قوت ز کرگردن

(عمیق، [بی تا]: ۱۹۹)

فرخ‌تر از بهاری زیباتر از نگاری چابک تر از تذروی فرخ‌تر از همای

(فرخی، ۱۳۴۹: ۳۶۱)

مقابل فرهما، شومی جغد است که این میمنت و مشؤومی پیوسته مورد سؤال بوده

است:

هما و جغد را آخر چه علت بود در خلقت

چرا شد آن، چنان مشؤوم و چون شد این، چنین میمون

(سنایی، [بی تا]: ۲۸۱)

جغدک را چون همای نام نهادی ناید هرگز ز جغد شوم همایی

(ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۴۱۹)

صائب با تشبیه دسته‌ای از انسان‌ها به جغد و دسته‌ای دیگر به بوم، علت میمنت یا

مشؤومی را ویژگی‌های اخلاقی آنها می‌داند:

هم طالع همایی و از کاهلی چو جغد بی بال و پر به گوشه ویرانه مانده ای

(صائب، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۲۴۱)

اما اگر کسی با چشم صائب دنیا را ببیند و اقبال و ادبار در نظرش یکی شود، جغد

و هما در نظرش یکسان می‌نمایند:

جغد و هماست در نظرم مرغ یک قفس ز اقبال بی نیازم و ز ادبار فارغم

(همان، ج ۵: ۲۸۱۸)

سایه بال هما و جغد پیش ما یکی ست ما که از اقبال و از ادبار فارغ گشته ایم

(همان، ۲۶۳۴)

«خاقانی در این موضوع، غزلی رسا و بلند دارد که بعید نیست صائب را به پیروی از خود کشانده باشد (دشتی، [بی تا]، ۱۴۷). مطلع غزل این است:

در دو عالم کارها داریم کز غم فارغیم الصبوح ای دل که از کار دو عالم فارغیم
(خاقانی، ۲۵۳۷: ۸۱۳)

البته صائب، خود، به اینکه اهل نظر چنین نگاهی دارند، اعتراف کرده است:
تو را از اهل نظر آن زمان حساب کنند که جغد را به تصرف هما توانی کرد
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۸۲۴)

همچنین با اشاره به یک باور عمومی که می پندارند گنج در خرابه ها، مدفون است، جغد خرابه نشین را هما می داند:

خرابی های ظاهر گنج در ویرانه می دارد مبصر جغد را مرغ همایون فال می بیند
(همان: ۱۸۰۶)

تو ز انتظار هما استخوان خود بگذار که در خرابه ما جغد نیز میمون است
(همان، ج ۲: ۸۵۵)

شکوه از داغ ندارد جگر ما صائب جغد در گوشه ویرانه همایون باشد
(همان، ج ۴: ۶۷۰)

به جز جغد خرابه نشین هما صفت، جغدی که در معرض تابش انوار سعادت هما قرار بگیرد، همچون هما سعادت مند می شود:

می درخشد دولت از بال هما چون آفتاب در جبین جغد انوار سعادت را ببین
(همان، ج ۶: ۳۲۴۱)

قناعت

مفهوم دیگری که در ذهن خیال اندیش صائب از اسطوره مرغ سعادت تداعی می شود، قناعت است؛ به اعتقاد او قناعت دلیل شهرت هما به سعادت می باشد:

بی قناعت نتوان شد به سعادت مشهور این صغیری ست که از بال هما می آید
(همان، ج ۴: ۱۷۴۹)

- چرا طفیلی زاغ سیاه کاسه شود کسی که همچو هما شد به استخوان قانع
(همان، ج ۵: ۲۴۷۵)
- هر کس به کیمیای قناعت رسیده است در کام او بود چو هما استخوان لذیذ
(همان: ۲۱۹۳)
- در دیار ما که از مغز قناعت آگهیم طعمه می‌سازد هما از استخوان خویشتن
(همان، ج ۶: ۲۹۲۲)
- اگر با استخوان از سفره قسمت شوی قانع عزیز اهل دولت می‌توانی چون هما گشتن
(همان: ۲۹۴۵)
- به نان خشک قناعت کند سعادت‌مند هما ز مغز تسلی به استخوان گردد
(همان، ج ۴: ۱۷۷۶)

نیز برای ارجمندی قناعت، از تمثیل هما بهره می‌برد:

- سختی نمی‌رسد به قناعت رسیدگان در لقمه هما نشود استخوان گره
(همان، ج ۶: ۳۲۲۵)
- البته قناعت بدان معنی است که حتی به پر و بال هما نیز التجا نبری و به نان ریزه خود قانع شوی:
- نیست در پله دیوار قناعت صائب سایه بال هما گر چه سعادت دارد
(همان، ج ۴: ۱۵۹۸)
- نیست از سایه دیوار قناعت خیرش آن که دولت را پر و بال هما می‌طلبد
(همان: ۱۵۷۲)
- ز دیوار زمین گیر قناعت سایه‌ای خوش کن که خواب امن نتوان در ته بال هما کردن
(همان، ج ۶: ۳۰۰۸)
- آنچه در سایه اقبال هما می‌جستیم فرش در سایه دیوار قناعت بوده است
(همان، ج ۲: ۷۶۹)
- تا در اقلیم قناعت سایه دیوار هست اجتناب از سایه بال هما خواهیم کرد
(همان، ج ۴:)

زنهار تن به سایه بال هما مده تا آفتاب روی قناعت میسر ست

(همان، ج ۲: ۹۲۴)

سایه بال هما اندیشه مضمون یاب و نکته سنج صائب را زیر پر و بال خود نگرفته چرا که او، هرچند هما را تمثیلی برای قناعت می داند، در مواردی هم اعتراف می کند که هما نیز چون درد استخوان دارد، قانع نیست.

به خوردن دل خود قانعم ز خوان نصیب همانی آم کنم از درد استخوان فریاد

(همان، ج ۴: ۱۷۶۹)

فراغ بال ز مرغان این چمن مطلب که گر همای بود درد استخوان دارد

(همان، ۱۸۰۲)

البته در نظر صائب نقص های هما به همین جا ختم نمی شود؛ زیرا او بی دولتی هما را در کنار دولت بخشیدن این پرنده به ما گوشزد می کند:

گرچه از سایه من روی زمین آسوده است چون هما نیست مرا بهره ای از دولت

(همان، ج ۲: ۹۵۶)

نکته دیگر اینکه، استخوان خواری هما تمثیل خوبی است برای نشان دادن انسان های سطحی نگری که از دریافت ذوق و حلاوت ژرف اندیشی و تعمق محرومند: ز سطحیان مطلب غور نکته های دقیق هما به چاشنی مغز استخوان نرسد

(همان، ج ۴: ۱۸۴۶)

نقش هما در تمثیل های صائب

شناخته ترین تصویر هما در ادبیات تمثیلی فارسی، چهره ای است که عطار از او در داستان های منطق الطیر نشان می دهد. در آنجا، هما نمودار مردان جاه طلبی است که برای جلب حطام دنیوی، از زهد و عبادت دم می زنند تا نظر ارباب ملک و سیاست را به خود جلب کنند (برزی، ۱۳۷۴: ۱۶۷)

اما تمثیل پردازی در سبک هندی، و اشعار صائب به گونه ی دیگری است،

- تمثیل هما و استخوان خواری او برای نشان دادن آدم های خسیس:

آنکه می بخشد سگان را لقمه بی استخوان از همای ما ز خشکی استخوان دارد دریغ

(صائب، ۱۳۸۷، ج ۵: ۲۴۷۸)

- برای متهم کردن اهل دولت به اهمال در کار زیردستان:

اهل دولت زیردستان را فرامش می‌کنند بر ندارد سایه خود چون هما گردد بلند
(همان، ج: ۳، ۱۲۶۵)

- کسی که خوشه چینی می‌کند و صاحب خرمنی می‌شود، هر پر کاهی برایش به منزله‌ی بال هما است. این تمثیل را صائب به خوبی بیان کرده است:

هر پر کاهی بود در دیده اش بال هما صاحب خرمن کسی که خوشه چینی می‌شود
(همان: ۱۳۳۳)

هویت هما در شعر صائب

مقصود از فلسفه در ادبیات، علوم و فنونی نیست که در منطق اهل علم به عنوان فلسفه شناخته شده‌اند، بلکه منظور، آن رشته از موضوعات و مطالبی است که به عنوان مسأله مبهم و حل نشده، ذهن و اندیشه را به خود مشغول می‌کند و سپس با زیور ادبی آراسته می‌شود. در عصر صفوی، شاعران مستقیماً به فلسفه، نظری نداشته‌اند اما آثار آنان عموماً رنگ فلسفه دارد، شیوع فن ارسال المثل و دقت در مسائل اجتماعی و باریک اندیشی و مضمون تراشی نوعی فکر و شیوه فلسفی به شمار می‌روند (موتمن، ۱۳۶۴: ۸-۲۰۷).

به این ترتیب، در نگاه فلسفی صائب تفسیر سایه بال هما بستگی به دید شخص دارد. به اعتقاد او کسی که به قضا راضی می‌شود، بلا را هم بال هما می‌داند:

هر که تسلیم به فرمان قضا می‌گردد بر سرش ابر بلا بال هما می‌گردد
(صائب، ۱۳۸۷، ج: ۴، ۱۵۸۸)

خوشند اهل سعادت به سختی از دنیا هما ز مایده جز استخوان نمی‌داند
(همان: ۱۸۷۲)

حقیقت سایه بال هما از نظر صائب در تعبیر کنائی «سر زیر پر کشیدن»، ترک دنیا و بی توجهی به آن است:

سر زیر پر کشیدن بهتر ز سرفرازی است بال شکسته خود بال هماغست ما را
(همان، ج: ۱، ۴۰۴)

- ترک دنیا کرده را بر فرق سر ترک کلاه بر سپهر سروری بال همای دیگرسست
(همان، ج ۲: ۵۰۴)
- همچنین تواضع و خاکساری که در جایی دلیل فرخی هماست، می تواند همچون
سایه بال هما سعادت بخش باشد:
- قدر روشندل فزون از خاکساری می شود بر گهر گرد یتیمی سایه بال هماست
(همان: ۴۷۵)
- اگر چه خود به خاک راه یکسانم ولی شادم که بال لامکان سیری همای همتم دارد
(همان، ج ۳: ۱۴۲۳)
- عشق نیز همای سعادت است:
- ز عشق نیست اثر در جهان نمی دانم که این همای سعادت در آشیانه کیست
(همان، ج ۲: ۸۸۳)
- در آن جهان نتوان یافتن سعادت عشق سری ببرآر ز خود سایه هما این جاست
(همان: ۸۱۲)
- عشق تو همایی ست که دولت اثر اوست برهم زدن هر دو جهان بال و پر اوست
(همان: ۱۰۵۳)
- شهادت عاشق در زیر سایه بال هما، دولتی است که نصیب هر کس نمی شود:
- چون شهادت دولتی در عالم ایجاد نیست عاشقان بال هما دانند بر سر تیغ را
(همان، ج ۱: ۴۷)
- همای عشق بر سر هر کس سایه نمی اندازد:
- سزاوار خدنگ عشق صائب نیست هر صیدی کجا تا بال آن مرغ همایون فال بگشاید
(همان، ج ۳: ۱۵۶۴)
- در نظر نکته سنج صائب، استخوان هم مقام والایی دارد:
- استخوانم را هما تعویذ بازو می کند تا نشان تیر آن ابرو کمان گردیده ام
(همان، ج ۵: ۲۵۶۰)
- استخوانش به هما شهپر اقبال دهد کشته ای را که خدنگ تو به سر باز آید
(همان، ج ۴: ۱۷۴۸)

سایه هما بر سر صائب

صائب، افرادی را با صفات خاص و ویژگی‌های اخلاقی معرفی می‌کند که ماندن در زیر آفتاب سوزان بی‌دولتی را به رفتن زیر سایه بال هما ترجیح می‌دهند؛ این افراد آزادگان و دیوانگان هستند؛

خورشید اگر به سایه خود می‌برد پناه آزاده هم به بال هما التجا برد

(همان، ج ۴: ۱۸۰۷)

کجا به سایه بال هما کند اقبال کسی که دامن دولت به اختیار گذاشت

(همان، ج ۲: ۸۹۸)

داغ جنون به افسر شاهی برابر است دیوانه را به بال هما احتیاج نیست

(همان: ۹۹۹)

صائب نیز دولتی را که برخاسته از سایه بال هما باشد نمی‌خواهد چون معتقد است سعادت امری ذاتی است نه اکتسابی، و شاعر این مفهوم را با آرایه پارادوکس به خوبی تعبیر کرده است:

سعادت نیست چون ذاتی شقاوت می‌شود آخر نخواهم دولتی کز سایه بال هما خیزد

(همان، ج ۳: ۱۳۶۳)

نباید تصور کرد چون دولت و اقبال به صائب روی نیاورده، او سایه دولت بخش هما را نمی‌خواهد. اگر درست بنگریم هما را در دستان صائب خواهیم دید:

ما سر دولت و اقبال نداریم ار نه دختر بال هما در کف ما ابتر نیست

(همان، ج ۲: ۸۰۶)

اما داغی که از عشق بر پیشانی صائب خورده است، برتر و بالاتر از دولتی است که هما می‌بخشد:

بال هما را به سایه نشینان گذاشتیم با داغ عشق زینت افسر چه حاجت است

(همان: ۹۲۱)

دولت ناپایدار دنیا، همواره این ترس را برای صائب به همراه داشته، که مبادا چون از گوشه عزلت بیرون آید، هما بر سرش سایه بیفکند:

حذر کن چون عقاب از سایه بال هما صائب که در یک جا دو ساعت دولت دنیا نمی‌ماند

(همان، ج ۴: ۲۰۱۹)

از آن از گوشه عزلت نمی‌آیم برون صائب که ترسم سایه بر فرقم همای دولت اندازد

(همان، ج ۳: ۱۴۵۷)

جغد نیز در خانه صائب آشیان نمی‌کند و صائب عجب دارد که هما حتی به خانه وی گذری کند:

عجب دارم همای وصل بر من سایه اندازد که جغد از ناکسی در خانه ام منزل نمی‌گیرد

(همان: ۱۴۵۵)

در سبک عصر صفوی هر موضوع عادی و پیش پا افتاده ای مضمونی می‌شود برای ابتکار آفرینی؛ سفیدی مغز استخوان شبیه شده است به سفید شدن چشم از فرط انتظار: گشت چشم استخوان ما سفید از انتظار می‌گشایی گر پر و بال ای همای وقت است وقت (همان، ج ۲: ۶۹۹)

بالاخره سایه بال هما بر سر صائب و استخوان وی افتاد؛ زمانی که او به پیری و کهن سالی رسید و استخوان‌هایش بهترین تحفه برای هما شد:

پیرانه سر همای سعادت به من رسید وقت زوال سایه دولت به من رسید

(همان، ج ۴: ۲۰۷۷)

سایه بال هما بر استخوان من فتاد در کهن سالی مرا بخت جوان آمد به دست

(همان، ج ۲: ۶۱۰)

نتیجه

صائب که همواره در پی نکته سنجی و مضمون یابی است برای غرابت و تازگی بخشیدن به کلامش، هیچ نکته و مضمونی را از یاد نبرده است. او با استفاده از صناعات و آرایه های ادبی و هنجار گریزی از آنچه پیشینیان گفته اند، تصاویر و مفاهیم متناقضی درباره هما ارائه داده است و احتمالاً توجه به جنبه های زبانی و آفریدن صور و معانی بدیع، در بعضی موارد منجر به تناقض گویی درباره اسطوره هما شده است. به عبارت دیگر در شعر صائب، آرای مختلف و گاه متضادی را درباره ی همای اسطوره ای، شاهد هستیم.

پی نوشت

۱- آشنائی زدائی (defamiliarization)؛ «از عوامل تشخیص دادن به زبان و به قول صورت‌گرایان روسی از عوامل خارج کردن زبان از حالت اعتباری آن، یکی هم ساختن ترکیبات است. خواننده با اجزای یک ترکیب از قبل آشناست و به تعبیر صورت‌گرایان روس، معتاد با آن اجزاست، اما ترکیب ممکن است به گونه ای باشد که در خواننده ایجاد شگفتی و آشنایی زدایی کند» (کدکنی، ۱۳۶۸: ۲۸۲)

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- باباافضل کاشانی، (۱۳۶۲)، رباعیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران: فروغی.
- ۲- برزی، اصغر، (۱۳۷۴)، شرح کامل منطق الطیر، بناب: اعظم بناب، چ دوم.
- ۳- خاقانی، افضل الدین ۲۵۳۷، دیوان، به اهتمام علی عبد الرسولی، [بی جا].
- ۴- خیام، عمر، (۱۳۱۲)، نوروزنامه، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران: کاوه.
- ۵- دریاشت، محمد رسول، (۱۳۷۱)، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، تهران: قطره.
- ۶- دشتی، علی، [بی تا]، نگاهی به صائب، تهران: امیر کبیر
- ۷- دیچز، دیوید، (۱۳۵۸)، شیوه های نقد ادبی، ترجمه: محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی
- ۸- رونی، ابوالفرج، (۱۳۴۷)، دیوان، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، مشهد: کتابفروشی باستان
- ۹- سازمان حفاظت محیط زیست، (۱۳۶۲)، پرندگان ایران، چ دوم
- ۱۰- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۶۶)، دیوان غزلیات، به اهتمام خلیل خطیب رهبر، تهران: سعدی
- ۱۱- _____، [بی تا]، کلیات محمد علی فروغی، تهران: علمی
- ۱۲- سنایی غزنوی، [بی تا]، دیوان، به رکوشش مظاهر مصفا، [بی جا]
- ۱۳- شفیع کدکنی، محمد رضا، (۱۳۶۸)، موسیقی شعر، تهران: آگاه.
- ۱۴- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳) انواع ادبی، تهران: فردوس، چ دوم.
- ۱۵- _____، (۱۳۸۵)، نقد ادبی، تهران: میترا، چ دوم.
- ۱۶- صائب، محمد علی، (۱۳۸۷)، دیوان، ج ۱-۶، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- طوسی، محمد بن محمود، (۱۳۴۵)، عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۸- عطار، فرید الدین، (۱۳۶۳)، منطق الطیر، به کوشش محمد جواد مشکور، تهران: الهام.
- ۱۹- عمیق بخاری، [بی تا]، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، تهران: فروغی.
- ۲۰- فتوحی، محمود، (۱۳۸۵)، نقد ادبی در سبک هندی، تهران: سخن، چ دوم.
- ۲۱- فرخی سیستانی، (۱۳۴۹)، دیوان، به اهتمام محمود دبیر سیاقی، تهران: زوار، چ دوم.
- ۲۲- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۸)، داستان سیاوش از شاهنامه، به تصحیح ادیب برومند، تهران: دانش.
- ۲۳- قآنی شیرازی، (۱۳۶۳)، دیوان، به کوشش ناصر هیری، تهران: گلشایی.

۲۱۲ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - بهار ۱۳۹۱، (ش.پ: ۱۱)

۲۴- لنگرودی، شمس، (۱۳۷۲)، *سیک هندی و کلیم کاشانی (گردباد شور جنون)*، تهران: مرکز.

۲۵- موتمن، زین العابدین، (۱۳۶۴)، *شعر و ادب فارسی*، تهران: زرین، چ دوم.

۲۶- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۳)، *کلیات شمس تبریزی*، ج اول، به کوشش ابوالفتح

حکیمیان، تهران، پژوهش.

۲۷- ناصر خسرو، قبادیانی، (۱۳۶۷)، *دیوان*، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران: دنیای کتاب، چ دوم.

۲۸- نسیمی، عماد الدین، (۱۳۷۳)، *زندگی و اشعار*، به کوشش یدالله جلالی پنداری

۲۹- نظامی گنجوی، (۱۳۵۱)، *کلیات*، تهران: امیر کبیر، چ سوم

۳۰- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران:

فرهنگ معاصر.